

تحلیلی بر ایدئولوژی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای در سه دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰

حمیدرضا اسمعیلی^۱
حسین مسعودنیا^۲
سیدجواد امام‌جمعه‌زاده^۳
علی‌رضا آقا‌حسینی^۴

چکیده

مقاله حاضر از دو بخش کلی تشکیل شده است: بخش نخست به تحلیل مفهوم «ایدئولوژی» و معانی مختلفی می‌پردازد که در علوم سیاسی و اندیشه سیاسی داشته است. در این بخش مهمترین معانی ایدئولوژی ذکر شده‌اند. در بخش دوم هم معنای «ایدئولوژی» در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای تحلیل شده است و ابعاد و جزئیات آن در طول چند دوره مورد مطالعه قرار گرفته است. این تحقیق به دوران پیش از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای مربوط می‌شود که خود شامل دو دوره فرعی است: دوران پیش از انقلاب و دوران پس از آن.

این مقاله با روش تحلیلی که در چهارچوب نظری «بازی‌های زبانی» می‌گنجد به مطالعه این پرسش می‌پردازد که آیت‌الله خامنه‌ای در طول دو دوره پیش از انقلاب اسلامی و دهه نخست پس از آن اولاً دارای چه ایدئولوژی سیاسی‌ای بوده است؟ ثانیاً چه برداشتی از معنای ایدئولوژی داشته است؟ چنانکه توضیح داده شده این ایدئولوژی مبتنی بر کلام شیعی بوده است و ایشان خود با داشتن تلقی مثبت از معنای ایدئولوژی به تعریف این مفهوم و مراحل شکل‌گیری آن پرداخته‌اند.

کلیدواژه: ایدئولوژی سیاسی، انقلاب اسلامی، اندیشه سیاسی، آیت‌الله خامنه‌ای، اسلام‌گرایی.

Email: hamidsmaeili@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده
مسئول)

Email: hmass2005@yahoo.com

۲- دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

Email: javademam@yahoo.com

۳- دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

Email: alireza.aghahosseini@gmail.com

۴- دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران محصول ایدئولوژی دینی بود. در این انقلاب روحانیان شیعی با تولید و تقویت ایدئولوژی دینی که به‌طور ویژه پس از جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ پدید آمد مشارکت جدی داشتند. در حقیقت پس از سرکوب جنبش ۱۵ خرداد نیروهای مذهبی در ایران به سمت اندیشه‌های انقلابی پیش رفتند. آنها ضمن داشتن رهبری برای رسیدن به اهداف خود مهمترین نقص را در نداشتن تشکیلات و ایدئولوژی مبارزاتی می‌دانستند. از این جهت پس از نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ و در طول دهه ۱۳۵۰ شاهد بودیم که هر کدام از این نیروها در اندازه وسیع خود برای تولید و تقویت ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر اعتقادات دینی تلاش کردند. آنها برای توزیع و بسط ایدئولوژی خود از رسانه‌هایی چون منبر و کتاب و به میزان کمتر از نشریات بهره می‌بردند. آنها همچنین از محافل مذهبی خود که شامل کلاس‌های آموزش قرآن و دیگر کلاس‌های دینی بود برای این منظور استفاده می‌کردند.

از جمله روحانیان انقلابی‌ای که در این دوره و در جهت تکوین ایدئولوژی سیاسی دینی فعالیت داشتند آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای بود. ایشان در این دوره ضمن ترجمه برخی کتاب‌های اسلام‌گرایان مصری مانند سیدقطب، در کلاس‌های معارف دینی خود از جمله تفسیر قرآن به تدوین و ترویج ایدئولوژی دینی و انقلابی پرداختند. نمونه این موارد محفلی بود که در رمضان سال ۱۳۵۳ تشکیل شد و مباحث آن بعدها تحت عنوان کتابی با نام «طرح کلی اندیشه اسلامی» انتشار یافت. این ایدئولوژی پس از انقلاب نیز ادامه یافت و آیت‌الله خامنه‌ای حتی در مسجد دانشگاه تهران به تدریس «ایدئولوژی دینی» پرداختند.

این مقاله تلاش دارد با روش تحلیلی اولاً به تحلیل معانی مختلفی که در ترمینولوژی مفهوم «ایدئولوژی» وجود دارد بپردازد. ثانیاً معنای آن را در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای تحلیل کند و ثالثاً با بیان جزئیات ایدئولوژی سیاسی ایشان در طول سه دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ تحولات احتمالی آن را در این دوره مورد بررسی قرار دهد. از ضرورت‌های پرداختن به این مقاله آن است که اولاً در این تحقیق به‌طور موردی مشخص می‌شود چگونه پس از جنبش ۱۵ خرداد زمینه‌های تقویت ایدئولوژی دینی فراهم شد؛ به‌طوری که نیروهای مذهبی را در تدوین آن فعال‌تر ساخت. ثانیاً جزئیاتی از اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب را در طول دو دوره پیش از انقلاب و دهه نخست انقلاب (پیش از رهبری و در دوران ریاست جمهوری) مورد مطالعه قرار می‌دهد. ثالثاً در این مطالعه به روابطی از ایدئولوژی با «جنبش» و «انقلاب» نیز پرداخته می‌شود.

این نوشته از آن جهت که تا کنون در موضوع ایدئولوژی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای به‌خصوص در دوران پیش از رهبری ایشان کار تحقیقی صورت نگرفته است پژوهشی بدیع به شمار می‌آید؛ پژوهشی که دو وظیفه تحقیقی را مورد نظر داشته است: الف. مطالعه ایدئولوژی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای، تحولات شکل‌گیری و نیز عناصر آن؛ ب. مطالعه نگرش آیت‌الله خامنه‌ای به مفهوم و اصطلاح ایدئولوژی سیاسی. لازم به ذکر است که مطابق روش تحلیلی تحقیق چون مفهوم کلیدی این مقاله «ایدئولوژی سیاسی» است ابتدا باید به صورت مختصری این مفهوم تحلیل می‌شد. بر این اساس در بخش نخست به صورت

مختصر و با رعایت ترمینولوژی این اصطلاح معانی متکثر آن را بیان کردیم. در آنجا معلوم شد که ایدئولوژی معنایی بسیار پیچیده دارد و اندیشمندان مختلف درباره آن تعاریف و دریافت‌های مختلفی داشته‌اند. حتی فارغ از این تنوع دریافت‌ها معنای ایدئولوژی خود کاملاً هنجاری و نرماتیو شده است. برخی افراد نگاهی مثبت به آن داشته و مثلاً آن را نظام معرفتی رهایی بخش دانسته‌اند و برخی نیز نگاه منفی داشته و به طور مشخص از این که ایدئولوژی آگاهی کاذب است و یا در جامعه قطب‌بندی ایجاد می‌کند سخن گفته‌اند.

تحلیل مفهوم «ایدئولوژی» و ایدئولوژی سیاسی»

ایدئولوژی از مفاهیم تولد یافته قرن ۱۹ و متأثر از دو پدیده «راسیونالیسم» (عقلانیت خودبنیاد) و «ساینسیسم» (علم‌محوری) است. در تبارشناسی مفهوم ایدئولوژی و کاربرد این واژه در ادبیات مدرن، بیشتر نویسندگان از دوستوت دوتراسی از اندیشمندان فرانسوی قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی نام برده‌اند (احمدی، ۱۳۸۵: ۶۰). اما باید اذعان کرد که کاربرد متأخر «ایدئولوژی» به‌طور عمده در سنت مارکسیستی به وجود آمد. مطابق نظر مارکس، ایدئولوگ (یا شخص صاحب ایدئولوژی) ادله‌اش را پشت سر هم می‌آورد، بی‌آنکه متوجه باشد این ادله حاوی مفاهیم و تصوراتی هستند که از خود فعالیت تفکر ناشی نمی‌شوند، بلکه بی‌آنکه او بداند از «فرایند دورتری» یعنی به سبب روابط اجتماعی یا به سبب روابط اقتصادی به ذهن او وارد شده است (بودن، ۱۳۷۸: ۶۸). مارکس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» در بندی مشهور می‌آورد: «ایده‌های طبقه حاکم در هر عصر ایده‌های حاکم‌اند، یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم جامعه است در عین حال نیروی فکری حاکم آن نیز هست» (لارین، ۱۳۸۰: ۵۱) از سوی دیگر، مارکس در نوشته‌های خود مفهوم «ایدئولوژی» را آن‌چنان بسط داد که تمامی عناصر روبنایی از جمله حقوق، اخلاق، زبان و غیره را در بر گرفت (بشلر، ۱۳۷۰: ۵ و ۶).

پس از مارکس به‌طور کلی دو نظریه «سیاسی» و «معرفتی» درباره ایدئولوژی مطرح شد. در این میان برخی ابعاد سیاسی ایدئولوژی را برجسته ساختند و برخی ابعاد معرفتی را. کارل مانهایم را می‌توان از اندیشمندانی دانست که به چهره معرفتی ایدئولوژی بیشتر توجه داشت. او ایدئولوژی را «سبک‌های اندیشه» درباره پدیده‌های اجتماعی تعریف کرد و این موضوع را مطرح ساخت که مارکسیسم خود یک ایدئولوژی است. به علاوه مانهایم استدلال کرد که ایدئولوژی‌ها ممکن است از یک ایدئولوژی محدود یا خاص تا یک ایدئولوژی تام یا جهان‌بینی‌ای که می‌کوشد هر چیزی را تعیین کند، متغیر باشد (راش، ۱۳۸۶: ۲۰۲). مانهایم «ایدئولوژی» را مقابل «اتوپیا» قرار می‌داد و معتقد بود اندیشه هنگامی ایدئولوژی تلقی می‌شود که نظم موجود افراد ذی‌نفع طبقه فرادست را توجیه کند و به آن مشروعیت دهد. اتوپیا هم وقتی پدیدار می‌شود که طبقه فرودست که وضع موجود را به چالش می‌طلبد در پی سلاحی فکری باشد تا با آن به نظم موجود هجوم برد. البته نه طبقه فرادست مدافع و نه طبقه فرودست مهاجم هیچ‌یک عملاً سلاح‌های فکری خود را نمی‌سازند، بلکه این وظیفه به گروه جداگانه و نسبتاً مستقل «روشنفکران آزاد»

سپرده می‌شود (ماتیل، ۱۳۸۱: ۱/۲۲۶).

آنتونیو گرامشی نیز با ایجاد پیوند میان بعد معرفتی و سیاسی ایدئولوژی معتقد بود ایدئولوژی «برداشتی از جهان است که آشکارا در هنر، قانون، فعالیت‌های اقتصادی و جلوه‌های زندگی فردی و جمعی دیده می‌شود.» سخن کلیدی گرامشی این است که حاکمیت سیاسی در جامعه سرمایه‌داری در پی دستیابی به سلطه از طریق نظم هژمونیک و تعمیق نفوذ و تثبیت ایدئولوژی خود است. نظم هژمونیک برخلاف سلطه متکی به زور، به معنی حکومت کردن و سلطه از طریق رضایت حکومت شونده است. برای جلب چنین رضایتی، نظام حاکم چارچوبی برای آراء و عقاید و ارزش‌ها درست می‌کند و آن را از طریق نهادهای جامعه مدنی، از قبیل نظام آموزشی، دیوان‌سالاری، وسایل ارتباط جمعی، کلیسا و غیره تبلیغ می‌کند (فون‌دیرکه، ۱۳۸۱: ۱۵). به اعتقاد گرامشی وظیفه اساسی مبارزان در نظام سرمایه‌داری، مبارزه با دولتی مسلح نیست بلکه آگاه ساختن ایدئولوژی جامعه جهت رهایی از تسلیم به انواع رازپردازی‌های نظام سرمایه‌داری است (اندرسون، ۱۳۸۳: ۶۱).

لویی آلتوسر هم معتقد است ایدئولوژی چارچوبی را فراهم می‌سازد که مردم در آن چارچوب با واقعیت اجتماعی‌ای که خود در آن قرار دارند، رابطه برقرار می‌کنند. ایدئولوژی سوژه‌ها را شکل می‌دهد و با این کار آنان را در نظامی از روابط قرار می‌دهد که برای نگهداری مناسبات طبقاتی موجود لازم است. ایدئولوژی افراد را به عنوان سوژه‌های نظام مورد خطاب و پرسش قرار می‌دهد. به آنان هویت لازم برای کارکرد وضع موجود امور را می‌دهد و هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که فارغ از ایدئولوژی باشد و همه در چارچوب ایدئولوژی قرار دارند (لچت، ۱۳۷۸: ۷۰-۶۹).

مفهوم «ایدئولوژی» پس از جنگ بین‌الملل دوم توسط غیرمارکسیست‌ها کاربردهای جدیدی پیدا کرد. از این پس مفهوم «ایدئولوژی سیاسی» آشکارا خود را نشان داد و رهیافت سیاسی به ایدئولوژی رونق گرفت. در رهیافت سیاسی به ایدئولوژی به طور مشخص دو رویکرد هنجاری و توصیفی را می‌توان از یکدیگر تمییز داد. در یک سو نظریه‌پردازانی مانند آرون، شیلز، بل، آرنت و فوکویاما قرار دارند که نگاهی عارضی و بدبینانه به ایدئولوژی دارند و این مفهوم را تنها برای برخی از دستگاه‌های فکری - سیاسی به کار می‌برند. در سوی دیگر پژوهشگرانی مانند بشلر، مکنزی، هی‌وود و ترنس بال قرار دارند که با بررسی مکتب‌های مختلف سیاسی از جمله لیبرالیسم، محافظه‌کاری، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، آنارشیزم، فاشیسم، فمینیسم، بنیادگرایی و مارکسیسم همه را نوعی «ایدئولوژی سیاسی» به شمار آورده‌اند. در یک سو سخن از «پایان ایدئولوژی» به میان می‌آید و در سوی دیگر این سخن باور نادرستی تلقی می‌شود.

اصطلاح «پایان ایدئولوژی» را نخستین بار ادوارد شیلز در سال ۱۹۵۵ به کار برد و سپس دانیل بل در اوایل دهه ۱۹۶۰ کتابی با این نام نوشت (پارسایان، ۱۳۷۷: ۱۵۷). قسمت مهم نظریات شیلز درباره ایدئولوژی، به پیامدها و نتایج سیاسی ایدئولوژی معطوف است. شیلز ایدئولوژی را یکی از نظام‌های اعتقادی فراگیر هنجاری و معرفتی درباره انسان، جامعه و جهان معرفی می‌کند که در ارتباط با انسان و جامعه و در جوامع بشری، پدید می‌آید. در نظر شیلز ایدئولوژی نوعی نظام اعتقادی فراگیر هنجاری و

معرفتی است که در تمام جوامع بشری و به منظور تأثیرگذاری تولید می‌شود. ایدئولوژی‌ها در قیاس با جهان‌بینی‌ها با خصلت صراحت فرمول‌بندی‌هایشان مشخص می‌شوند. همچنین در مقابل نوآوری بسته‌تر، سخت‌تر و مقاوم‌تر هستند. جنبه عاطفی در انتظار و دفاع از آنها قوی است و سرسپردگی همه‌جانبه و کاملی از پیروان خود می‌طلبند. در واقع از نظر شیلز، اینها تفاوت‌های ایدئولوژی با دیگر نظام‌های فکری را نشان می‌دهد. از نظر او فعالیت ایدئولوژیکی ذاتاً با فعالیت علمی بیگانه است. دانیل بل هم که ایدئولوژی را «وسیله‌ای برای تبدیل رأی و عقیده به عمل» تعریف می‌کند معتقد بود ایدئولوژی‌ها برخلاف سده نوزدهم، امروز فرسوده شده‌اند. او می‌گفت مقصود از «پایان ایدئولوژی» این است که: «ایدئولوژی‌های گذشته «حقیقت» و قدرت اقناع‌کننده خود را از دست داده‌اند. از این پس کمتر کسی می‌تواند گمان کند که می‌توان نشست و «طرحی» درانداخت و با «مهندسی اجتماعی» آرمانشهر جدیدی بر پایه هماهنگی اجتماعی ساخت» (بدن، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۵).

اما مطابق رویکرد توصیفی به «ایدئولوژی سیاسی»، ترنس بال و ریچارد دگر به چهار نقش ایدئولوژی در میان پیروان آن اشاره می‌کنند: ۱. نقش توضیحی، ۲. نقش ارزشیابی، ۳. نقش جهت‌دهی، ۴. نقش در برنامه سیاسی. هر ایدئولوژی بر این امید است تا با ارائه تصویری از وضعیت سیاسی موجود و آنچه که باید باشد مردم را به تغییر یا حفظ شیوه زندگی برانگیزاند (بال و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۰-۶). ژان بشلر هم معتقد بود «ایدئولوژی گفتاری است مبتنی بر عمل سیاسی» (بشلر، ۱۳۷۰: ۴۷ و ۱۶۱). او که ایدئولوژی را در تناظر با قدرت و سیاست تعریف می‌کند، می‌نویسد: «از آنجا که غایت نهایی سیاست قدرت است، ایدئولوژی مجموعه تصوراتی است توأم با عمل سیاسی که هدف آن حفظ یا براندازی قدرت حاکم است.» او بر همین اساس معتقد است که: «در هر جامعه‌ای حداقل دو ایدئولوژی رقیب و مخالف وجود دارد. اگر تنها یک ایدئولوژی وجود می‌داشت دیگر ایدئولوژی نبود، سنت بود، یعنی آداب و رسوم بود. بر عکس، خصلت جدالی ایدئولوژی موجب می‌شود تا حوزه ایدئولوژی در جامعه حالت دوقطبی پیدا کند و به تعداد ایدئولوژی‌های رقیب هم ربطی ندارد. در واقع هر مبارزه سیاسی بالاخره به یک دوئل دو نفره منتهی می‌شود» (بشلر، ۱۳۷۰: ۵۷ و ۹۵).

رسالت ایدئولوژی در این است که ضابطه یا معیاری به دست دهد تا شخص دوست را از دشمن بازشناسد، گزینش ارزش‌ها را توجیه کند، اخلاق را به خدمت سیاست درآورد، به عمل سیاسی ارزش و جهت دهد، خلأ ناشی از نارسایی احتجاج عقلی را پر کند و واقعیت را برای تحقق عمل سیاسی به صورت ساده، شفاف و کامل درآورد. پس ایدئولوژی امری زائد و بی‌فایده نیست که آن را ناشی از شرارت یا بلاهت بشر بدانیم. ایدئولوژی یکی از عناصر ضروری و اجتناب‌ناپذیر عمل سیاسی است. از اینجاست که سیاست بدون ایدئولوژی یا نظریه «پایان ایدئولوژی» سخن نادرستی است (بشلر، ۱۳۷۰: ۹۶-۹۵). اندرو هی‌وود نیز که رهیافت سیاسی توصیفی را برمی‌گزیند در نقد رویکرد هنجاری به ایدئولوژی می‌نویسد: «ایدئولوژی به صورت یک ویژگی ضروری و ریشه‌کن‌نشدنی وضع بشر درآمده است... با این وصف باید گفت که خود ادعاهای مربوط به «پایان نوگرایی»، «پایان تاریخ» یا «پایان ایدئولوژی» نیز یک

ایدئولوژی است» (هی‌وود، ۱۳۷۹: ۵۴۲ و ۵۴۹).

مباحث گذشته را چنین می‌توان جمع‌بندی کرد که: «ایدئولوژی» اولاً یک ضرورت فراگیر بشری است و ثانیاً با «ایدئولوژی سیاسی» تفاوت دارد. ایدئولوژی سیاسی مرحله‌ای از ایدئولوژی جمعی است که تبلور سیاسی یافته و در واقع مرحله آخر تطورات یک ایدئولوژی از تولد تا پایان محسوب می‌شود. با وجود این، همه ایدئولوژی‌ها به این مرحله نمی‌رسند. ایدئولوژی در اساس خود یک پدیده سیاسی نیست، اما می‌تواند در مراحل از حیات خود آثار سیاسی داشته باشد. لذا «ایدئولوژی سیاسی» به این معنا نیست که یک ایدئولوژی به طور ماهوی سیاسی است، بلکه مقصود این است که در یک شرایط تاریخی بررسی شده به ایدئولوژی جمعی تبدیل شده و دارای ویژگی‌های سیاسی است؛ یعنی با مسئله قدرت (چه از نوع اجتماعی و چه حکومتی) ارتباط دارد.

یک ایدئولوژی وقتی وجود سیاسی پیدا کند، در برابر قدرت حاکم دو موضع بیشتر ندارد: یا با قدرت است یا علیه قدرت. از این نظر ایدئولوژی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: «ایدئولوژی‌های با قدرت» و «ایدئولوژی‌های بر قدرت». یا صاحب قدرت است که در این صورت ایدئولوژی جنبه «حفاظت» از قدرت و مشروعیت‌بخشی را بر عهده خواهد داشت؛ و یا در بیرون از قدرت قرار دارد که در این صورت به ابزاری مبارزاتی برای سرنگونی قدرتی که نامشروع می‌پندارد تبدیل می‌شود.

تحلیل ایدئولوژی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای در دوران مبارزه

روحانیان انقلابی پس از سرکوب جنبش پانزده خرداد همان‌طور که در حوزه تشکیلات و سازماندهی احساس خلأ می‌کردند بر ضرورت تولید ایدئولوژی مبارزاتی هم تأکید داشتند. در این میان نیروهای اهل اندیشه هر کدام با دایر کردن محافل تفسیر به آموزش مذهبی - سیاسی پرداختند و یا با تألیف و ترجمه کتاب‌های مرتبط تلاش کردند این بعد جنبش را تقویت کنند. نخستین کتابی که آیت‌الله خامنه‌ای در این طریق برگزید ترجمه کتاب سیدقطب نویسنده و متفکر اسلام‌گرای مصری با نام «آینده در قلمرو اسلام» بود. در صفحه نخست چاپ فارسی کتاب نوشته شده بود «در این کتاب با اسلام زندگی‌ساز، اسلام سپیده‌گشا و روزآفرین، ضمن بحثی بی‌سابقه و تحلیلی و دقیق آشنا خواهید شد.» در واقع آنچه موجب شده بود آیت‌الله خامنه‌ای این کتاب را ترجمه کند و پاورقی‌هایی بر آن بیفزاید دلایل متعددی داشت که او در مقدمه کتاب به آن موارد اشاره می‌کند. کتاب «آینده در قلمرو اسلام» در گام نخست سعی داشت سازگاری اسلام و عقلانیت معاصر را نشان دهد. از نگاه آیت‌الله خامنه‌ای این مسأله مهمی بود که ضمن پای‌بندی به اصول و بنیادهای دینی تصویری متناسب با فهم زمان از دین ارائه می‌کرد. سازگاری اسلام با عقلانیت معاصر به اندازه‌ای برای ایشان اهمیت داشت که در مقدمه کتاب سخن از شناخت نو از اسلام به میان می‌آورد و بیان می‌شود که اسلام را هنوز آنچنان که باید نشاخته‌اند. در واقع در این فهم نوین از دین کارویژه‌های دینی افزایش می‌یافت و برخلاف نگاه برخی سنت‌گرایان که دین را به برخی آداب و شعائر تقلیل می‌داند، آن را صاحب تکالیف اجتماعی و تاریخی برمی‌شمرد که در همین عصر نیز باید آنها

را به انجام می‌رسانید. یکی از آثار نگاه عقلانی به دین این بود که دین نمی‌تواند فقط به برخی آداب و شعائر بدون فلسفه و رفتارهای عبادی بی‌معنا منحصر شود. اعمال دینی سلسله‌وار به یکدیگر متصل هستند و در پس هر عمل و عبادتی معنا و فلسفه‌ای نهفته است که باید آن را فهم کرد. رفتار و اعمال دینی کالبدی هستند که نباید آنها را بدون روح - که همان بنیان‌های فکری است - در نظر گرفت. بر این مبنا آیت‌الله خامنه‌ای معتقد بود اسلام هنوز آن طور که باید شناخته نشده است و بسیاری اسلام را تنها به برخی آداب و سنن تقلیل داده‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای در اینجا نقش دولت‌های بیگانه استعماری را برجسته می‌داند و این وضعیت را بی‌ارتباط با فعالیت آن دولت‌ها نمی‌داند. زیرا آنها تمایلی ندارند که روح اسلام توسط جامعه اسلامی فهم شود. اگر چنین شود منافع نامشروع آنها در این جوامع به خطر می‌افتد و اسلام به‌عنوان یک ناجی عمل می‌کند. دولت‌های استعماری از گسترش توجهات به ظواهر دینی استقبال می‌کنند؛ به شرط آنکه این رویکرد به باطن و فهم اصل دین منجر نشود. آیت‌الله خامنه‌ای ضمن آن که با نویسنده درباره اینکه آینده از آن اسلام است هم عقیده است همچنین اصلاح وضعیت موجود را وظیفه نخبگان می‌داند و ترجمه این کتاب را در همان جهت ارزیابی می‌کند و مزیت کتاب را این می‌داند که ماهیت دین را آنگونه که هست معرفی می‌سازد. آیت‌الله خامنه‌ای این مقدمه را در فروردین ۴۵ نوشته است. آنگونه که این کتاب نشان می‌دهد دریافت آیت‌الله خامنه‌ای در نیمه دهه ۱۳۴۰ این بود که گرایش عمومی و به‌ویژه در جوانان به اسلام در حال فزونی است و این نویدبخش تحولات آینده در کشور است (خامنه‌ای، انتشارات اوج: شش - پانزده).

از نکات قابل تأملی که از آن ترجمه و مقدمه‌اش به‌دست می‌آید وجود برخی مثبت‌نگری و امید به آینده است که برخاسته از فضای دینی و ذهنی نویسنده است که همین موضوع تمایل به رفتار انقلاب دینی را تقویت می‌کند. چشم امید به آینده، فعالیت و رفتار فعالانه را می‌آفریند و از انزوا و بی‌عملی دور می‌سازد. نکته مهم دیگر این است که آیت‌الله خامنه‌ای از مفهومی به نام «غریزه دین‌طلبی» سخن می‌گوید؛ به این معنا که معتقد است انسان‌ها به طور ذاتی به دین داشتن نیاز دارند و نمی‌توانند بدون دین زندگی کنند. لذا اگر آنها با دین حقیقی آشنا نشوند به ناچار به سوی دین تحریف شده و مدلی از دین که تنها در ظواهر شباهتی به دین دارد روی می‌آورند. آیت‌الله خامنه‌ای ضمن آنکه معتقد است ایرانیان و مسلمانان در دهه ۱۳۴۰ به این بیماری اجتماعی مواجه بودند، بر نقش عنصر «دشمن» در این تحولات تأکید می‌کند. دشمنی که بدون ضعف یا همراهی دولت‌های دست‌نشانده امکان فعالیت نمی‌یافت. در دوره‌ای که رسانه‌های فراگیر جهانی به معنای امروزی وجود نداشت، این فعالیت‌های بیگانه یا به ضعف حکومت مستقر یعنی پهلوی، باز می‌گشت یا اینکه حکومت نیز با آنان همراهی می‌کرد. لذا ترجمه این کتاب و به‌ویژه مقدمه و پاورقی‌های مترجم آن به مذاق حکومت پهلوی خوش نیامد و از همان آغاز این کتاب در لیست کتب ممنوعه قرار گرفت (خامنه‌ای، انتشارات اوج: بیست‌ودو).

نکات ایدئولوژیک قابل توجهی که در کتاب «آینده در قلمرو اسلام» وجود داشت و اتفاقاً برای سازمان امنیت پهلوی نیز مطرح بود این بود که در مواردی از این کتاب که توسط مترجم به نقد استعمار و

اقدامات آن پرداخته بود به دستگاه حکومتی پهلوی هم اشکال وارد می‌کرد. قسمت‌هایی از کتاب جهان در قلمرو اسلام که توسط حکومت مضر و به تعبیر دیگر ایدئولوژی مبارزه تشخیص داده شد عبارتند از:

۱. «پس از به وجود آمدن انقلاب و پیدایش کارخانجات معظم و مصنوعات جدید در اروپا غربیان چشم طمع به نفت و سایر مواد خام زیرزمینی که در کشورهای آسیایی و آفریقایی وجود داشت دوختند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۲).

۲. «از آن تاریخ دست‌اندازی‌های غاصبانه غربیان به ممالک شرقی به صورت‌های گوناگون آغاز شد و مسیون‌های مذهبی کمپانی‌های تجارتي وام‌های طویل‌مدت کمک‌های بلاعوض مستشاران نظامی و... به این کشور سرازیر شد» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۱).

۳. «اسلام با تعلیمات خاصی که به مسلمانان تلقین می‌کند که از همه امت‌ها و جمعیت‌ها برتر و بالاترند آنان را حزب خدا می‌نامد و حزب خدا را تنها حزب پیرومند و رستگار معرفی می‌کند... و اینجاست که علت اصلی کارشکنی خادمان استعمار و به هر شکل و به هر لباس با گسترش تعلیمات صحیح دینی و آشنا ساختن توده با حقایق مکتوم اسلامی آشکار می‌گردد. همچنان‌که فلسفه عدم ممانعت یا احیاناً پشتیبانی و همکاری آنان نسبت به برپا داشتن شعائر و تشریفات مذهبی روشن می‌شود» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۵ و ۶).

۴. «یک نمونه از این همکاری‌ها را ما خود در تجاوز ناجوانمردانه دول انگلیس و فرانسه و اسرائیل به کشور اسلامی مصر که سرانجام با شکست و دول غاصب و استعمارگر تمام شد مشاهده کردیم و بالاخره معلوم شد که اعلامیه سه جانبه که از طرف دولت بزرگ غربی آمریکا و انگلیس و فرانسه به نام مراقبت از خط ترک مخاصمه اعراب - اسرائیل صادر شده بود فقط یک بهانه و دستاویز قانونی برای حراست از مرزهای اسرائیل بوده است» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۹).

۵. «اگر برنامه زندگی آنان برنامه خدایی باشد یعنی از عقیده و طرز فکر آسمانی مایه گرفته باشد این مردم پیرو دین خدا و خداپرست می‌باشند. ولی اگر این برنامه ساخته و پرداخته محیط یا امیال ملت یا مورد خواسته ارباب یا پادشاه و خلاصه طرز فکر یا فلسفه بشری باشد، آن مردم در دین خدا نبوده و خداپرست نیستند. بهتر است آنان را محیط‌پرست و ملت‌پرست و ارباب‌پرست و شاه‌پرست نامید» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۳).

۶. «این انقلاب عکس‌العمل شدید طبقه متوسط فرانسه در برابر بیدادگری‌ها و مظالم پادشاه و طبقه اشراف آن کشور است» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۰۲).

۷. «اجرای ناقص اصلاحات ارضی همان‌قدر که در آغاز اعلام آن خشنودی زارعین و روستائیان را برانگیخته بود اینک موجب خشم و بدبینی و نارضایتی این طبقه گردیده» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۱۱).

۸. «دالسا همیشه و همه جا این طورند؛ یعنی تا وقتی به مذهب، علاقمند و دلبسته‌اند که برآورنده اغراض سیاسی آنان و سپری در برابر دشمنانشان باشد و در غیر این صورت همین آقایان دشمن شماره یک مذهب و طرفداران آن‌اند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۶۴).

۹. «اگر دیدیم دستگاه‌های استعماری و استبدادی با برخی از شعائر به اصطلاح دینی نه تنها مخالفتی ابراز نمی‌دارند بلکه تا آنجا که موجب جلب وجهه ملی و مقدور آنان است به آن هم کمک می‌کنند. مثلاً حتی اسب هم برای تغذیه می‌فرستند یا در مراسم و جشن‌ها و سوگواریهای مذهبی با ملت در سرخ و سیاه پوشیدن‌ها همکاری می‌کنند و در محافل سوگ و شادی شرکت می‌جویند یا خود مجالسی از این قبیل برپا سازند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۶۵).

۱۰. «روح حماسی شیعه‌گری با آن تپش و آشوبگری ذاتی کمتر اجازه داده است که علمای شیعه همچون رجال دینی سایر مذاهب در خدمت ارباب ملک و حکومت درآیند و ودیعه‌گران بهای دین را به ثمن بخش... بفروشند و احکام خدا را بازیچه دست فرمانفرمایان خودکامه و دلال سیاست‌ها سازند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۷۰).

۱۱. «در این روزگار که روزگار بحران طپش‌ها و عصیان‌ها است روحانیت شیعه به پیروی از سلف صالح خویش در برابر تعلیمات و بدعت‌های حاکمان کافرمنش زمان خود آرام ننشست و زعیم بالاستحقاق تشیع ابوذر صفت به زندان و تبعید تن در داد و دیگر رجال دین هریک به شکلی و گونه‌ای او را در این اقدام افتخار آمیز همقدم شدند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۵: ۱۷۱).

در واقع ساواک در رمزگشایی از این مطالب که همان افزوده‌های مترجم به متن بودند، با عینیت بخشیدن به مصادیق این مفاهیم اینگونه برداشت می‌کرد که: این روحانیان مبارز و ناراضی تلاش می‌کنند شاه و حکومت پهلوی را «خادم استعمار» معرفی کنند. آنها شاه و حکومت پهلوی را همراه و یار شرکت‌های غربی و مسیون‌های مسیحی می‌دانند. به نظر آنان شاه به اصل «الاسلام یعلو و لا یعلی» لطمه زده و موجب شده است مسلمانان ایران، که نباید نسبت به بیگانگان غیر مسلمان در موضع ضعف قرار گیرند، اما در عمل چنین شده است. در واقع سخن گفتن از حکومت مصر به عنوان «خادمان استعمار» آن گونه که مورد نقد سیدقطب قرار داشت می‌توانست به حکومت پهلوی نیز تسری یابد. به عبارت دیگر در پارادایم «جهان اسلام» و آنگونه که از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی در ادبیات نیروهای سیاسی رایج شد حاکمان فاسد با ضعف و حتی وابستگی خود به گسترش استعمار در کشورهای اسلامی خدمت کرده‌اند. برای دولت‌های استعمارگر غربی حفظ امنیت اسرائیل از اولویت بالایی در سیاست خارجی برخوردار است، و این در حالی است که حکومت پهلوی نیز در پی گسترش و تعمیق روابط خود با این دولت است. همچنین یکی از نقدهای اساسی بر حکومت پهلوی این است که از قوانین و برنامه‌های اسلامی فاصله گرفته با وضع و اجرای قوانین و سیاست‌های غیرتوحیدی و غیراسلامی در برابر خداپرستی قرار گرفته است.

همچنین به جز این موارد بالا، حکومت پهلوی حاکمیت طبقه اشراف بر جامعه است که با اعمال انواع بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌ها همراه شده است. اما این وضعیت پایدار نخواهد بود، زیرا در فرانسه نیز وقتی طبقه متوسط فرانسه (در سال ۱۷۸۹) در برابر بیدادگری‌ها و مظالم پادشاه و طبقه اشراف قرار گرفت، واکنش انقلابی نشان داد. با وجود این، شاه و حکومت پهلوی سعی می‌کند برای جلوگیری از خیزش عمومی به

اقداماتی نظیر «اصلاحات ارضی» یا تظاهر به دینداری دست بزند و حتی خود را دیندار و عامل به ظواهر دینی نشان دهند. در حالی که این ظاهرگرایی دینی برای پس زدن دین از جامعه و جلوگیری از نفوذ ماهیت دینی در جامعه و حکومت است. اما همان گونه که تاریخ شیعه و علمای شیعه نشان داده است، آنها فریب این ظواهر را نخواهد خورد و در خدمت «ارباب ملک و حکومت» در نخواهند آمد. همان گونه که سلف صالح (امام خمینی) در برابر سیاست‌های حکومت پهلوی ایستاد و حتی به زندان رفت و سپس تبعید شد و آینده نیز به اسلام و مسلمانان تعلق دارد.

آیت‌الله خامنه‌ای پس از انتشار کتاب «آینده در قلمرو اسلام» به ترجمه و تألیف کتابی با نام «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» می‌پردازد. اصل این کتاب «کفاح‌المسلمین فی تحریرالهند» نوشته عبدالمنعم النحر بود. به دلیل پژوهش و افزودنی‌های زیاد و نیز برخی تغییراتی که در متن صورت گرفت ایشان ترجیح داد اثر را به صورت ترجمه محض منتشر نکند. این کتاب که در تیر ۱۳۴۷ به چاپ رسید نقش دین را در مبارزه با استعمار و در خدمت منافع ملی و عموم هندی‌ها بیان می‌کرد و از طرف دیگر نقش استعمار را در جریان‌سازی‌های دینی و تفرقه‌افکنی مذهبی نشان می‌داد. این اثر ضمن آنکه جنبش مسالمت‌آمیز گاندی را تبیین می‌کرد ضعف‌های آن را برمی‌شمرد و نقاط اختلافی آن را با لعل نهر و ابوالکلام آزاد مشخص می‌کرد.

آیت‌الله خامنه‌ای از اینجا آغاز می‌کند که بیشتر نهضت‌هایی که در هند علیه انگلیسی‌ها به وقوع پیوست توسط مسلمان‌ها بود و از این رو «برای آنان جای تردید نبود که مسلمانان سرسخت‌ترین و خطرناک‌ترین دشمنان استعمارند.» (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۱۸). بر همین اساس اشغال‌گران انگلیسی به وسیله کتاب‌های تاریخی که برای مدارس و عموم مردم نوشتند کینه و عداوت هندوها را نسبت به مسلمانان برانگیختند و از سوی دیگر با ایجاد فرقه‌سازی‌ها در مجموع سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت کن در میان فرقه‌های مذهبی هندوستان» را در پیش گرفتند (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۵۴).

براساس کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» آنچه که موجب اختلاف میان مسلمانان با نهضت گاندی شد، افزون بر مطلب فوق، روش مبارزاتی گاندی بود. به اعتقاد آیت‌الله خامنه‌ای مبارزات مسالمت‌آمیز گاندی تنها از دور جذابیت داشت و در عمل کارایی نداشته و به نتیجه نمی‌رسد (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۱۰۱). در واقع نظر آیت‌الله خامنه‌ای این بود که برای انجام یک مبارزه واقعی توسل به این روش‌ها خیال‌پردازی و ناشی از افکار ایدئالیستی است و «اگر کسی واقعیت‌های زندگی خود را فدای این خیالات فریبنده گرداند و زندگی را بر مبنای افکار ایدئالی و غیرعملی بنیان‌گذاری کند، درباره خود اشتباهی بزرگ مرتکب شده است و هر آنگاه که این خیالات بی‌فرجام سررشته کار یک ملت را آن هم ملتی که با دشمنی بی‌وجدان و دور از انسانیت در جنگ و ستیز است در اختیار گیرد، این اشتباه بسی بزرگتر و دارای مسئولیتی بس خطرتر خواهد بود» (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۱۰۲).

آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد به رغم آنکه مسلمانان از نخستین گروه‌هایی بودند که به جنبش گاندی پیوستند، اما به دلیل آنکه وی دچار این خیال‌پردازی در سبک مبارزه شد به تدریج از ادامه آن دلسرد

شدند. زیرا گاندی در مواقعی که مبارزه به خشونت می‌انجامید در پی توقف آن برمی‌آمد. از نگاه آیت‌الله خامنه‌ای نقد بنیادین این بود که گاندی با آن روحیه عارفانه نمی‌توانست چنین جنبشی را رهبری کند. او «پیش از اینکه خدمتگزار هند و استقلال هند باشد، خدمتگزار روحیه عارفانه و کاهنانه خود بود» (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۱۱۰).

عصاره سخن کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» این بود که در راه مبارزه با استعمار دو روش متفاوت برآمده از دو مذهب و ایدئولوژی متفاوت وجود داشت. روش نخست که خاصیت ایدئالیستی داشت و تأکید غیرواقعی‌بینانه بر مبارزه مسالمت‌آمیز داشت به گاندی پیرو آیین جایی‌تعلق داشت. و روش دوم که واقع‌بینانه بود به مسلمانان تعلق داشت. آنها گرچه مخالف اصولی مبارزه مسالمت‌آمیز نبودند و حتی پیش از گاندی آن را آزموده بودند اما واقع‌بینانه دریافته بودند که در مراحل و مقاطعی به این خشونت نیاز است. به دلیل همین اختلاف در روش بود که گاندی در اجرای برنامه خود از مسلمانان نگران بود، زیرا «می‌دانست که آنان بر اثر تربیت‌ها و آموزش‌های مذهبی شان نمی‌توانند در برابر ظلم و تجاوز آرام بگیرند». آیت‌الله خامنه‌ای به نقل از ابوالکلام آزاد از رهبران مسلمان آن دوره هند در رویکرد تقابلی با روش گاندی می‌نویسد: «اسلام برای مسلمانانی که مورد تعدی و ظلم قرار می‌گیرند دو راه معین کرده است: یکی برای مقابله با دیکتاتوری زمامداران مسلمان و راه دیگری برای مقابله با حکومت‌های خارجی... در برابر زمامداران دیکتاتور مسلمان وظیفه عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر... ولی در برابر دشمن خارجی مسلمان باید اسلحه به دست گیرد و تا آخرین نفس بجنگد و بکشد یا کشته شود» (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۱۴۶).

آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۴۹ کتاب دیگری از سید قطب را با عنوان «ادعای علی‌ه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام» ترجمه می‌کند. در این اثر که تمدن غرب به طور بنیادی مورد نقد قرار گرفته بود، سخن آیت‌الله خامنه‌ای در مقدمه و پاورقی‌ها این بود که به رغم این معایب و بحران‌ها جامعه ایران به سمت «خودباختگی» در برابر تمدن غرب پیش رفته است. لذا انگیزه او از ترجمه و انتشار کتاب آن بود که با نشان دادن بحران‌های این تمدن درباره بازگشت به خویش‌نهادی بخشی کند (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۴). آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد: در پی مغزشویی این گروه اصالت‌ها افول کرد و تصنع و تقلید جایگزین آن شد. سنت‌شکنی به دست جمعی بی‌خبر صورت گرفت و آنان مانند هیپنوتیزم‌شدگان و به میل آن نقابداران به جان همه چیز و همه کس افتادند (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۶ و ۵).

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد بود به خاطر همین غرب‌زدگی است که استعمار تغذیه می‌کند و طرق نفوذ بر مقدرات کشور را می‌یابد. او خطر تمدن غرب را جدی می‌دانست و معتقد بود: «غول تمدن غرب که اکنون در برابر ما قد برافراشته یک واقعیت است... که هر لحظه بر حجم آن می‌افزاید و بخش دیگری از فضای تنفس انسان‌ها را اشغال می‌کند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۹). البته او تمدن غرب را یک بسته و کلی که پذیرفتن برخی اجزای آن مستلزم پذیرش اجزای دیگر باشد نمی‌دانست. او با تجزیه تمدن غرب، صنعت، تکنولوژی و علم آن را قابل استفاده می‌داند و می‌نویسد: «آنچه واقعیت تمدن صنعتی را تحمل‌ناپذیر

ساخته ناسازگاری این تمدن با انسان است» (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۱۰-۱۱). آیت‌الله خامنه‌ای مهمترین بحران غرب را که عامل دور شدن آن از انسانیت معرفی می‌کرد، بحران معنویت می‌دانست. بحرانی که مطابق آن معنا و آرامش زندگی برای مردمی که در آن تمدن زندگی می‌کنند از دست رفته است. آنها در درون این بحران به جای آن‌که به دین بازگردند سراغ آیین‌ها و مسلک‌های عرفانی‌ای می‌روند که عقلانی نیست و در نهایت ثمربخش هم نخواهد بود. او جمع این عناصر را در اسلام می‌دانست و در پی تجویز راه حل نهایی برای رفع این ابتلای بزرگ می‌نویسد: «به نظر ما این معجزه در انحصار اسلام است. دیگر راه‌ها جز سرگردانی نتیجه‌ای به بار نمی‌آورند... این مکتب الهی چون زاینده علم و قدرت و حکمت است می‌تواند انسان را به علم و قدرت و حکمت رهنمون گردد» (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۱۴).

در حقیقت او در این مرحله و با تولید این متون و افکار- که در جهت قوام‌بخشی به ایدئولوژی مبارزه و ایدئولوژی نیروهای مذهبی بود- تقویت ایدئولوژی خود را در نقد ایدئولوژی رقیب که به روشنفکران سکولار و «غرب‌زده» تعلق داشت می‌دید. تا با نقد آن، ساخت و قوت ایدئولوژی اسلامی را نشان دهد. همچنین با همین روش به حکومت پهلوی که نماد پیروی از این تمدن و ایدئولوژی بود می‌تاخت. او با بیان این سخن که خود نخبگان غربی امروز تمدن خویش را به چالش می‌کشند به‌طور پوشیده بیان می‌کرد که اما پهلوی و غرب‌گرایان با جهل خویش و بدون توجه به معایب غرب به سوی آن در حرکتند. این ایدئولوژی گذشته آرمانی و مدینه فاضله پیش رو را ترسیم می‌کرد و اتفاقاً اصل نزاع را در همین جا می‌دانست. زیرا غرب‌گرایان بدون اعتقاد به این گذشته و آینده روشن تنها به غربی‌سازی می‌اندیشیدند. لذا با ترسیم گذشته باشکوه و آینده آرمانی «خود»، طریق بازگشت به خویشتن را پیشنهاد می‌کند. به این ترتیب «ادعای‌های علیه تمدن غرب» ضمن آنکه «دورنمایی از اسلام» ارائه می‌دهد اما در مجموع در پی آن بود تا در سه نقطه و محل نزاع (گذشته، حال و آینده) دعاوی ایدئولوژی رقیب را ابطال سازد. برای آن که این مطلب مؤید بیشتری هم پیدا کند به انتقاد اندیشمندان غربی پس از جنگ جهانی دوم ارجاع می‌دهد (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۱۳).

از سوی دیگر، آیت‌الله خامنه‌ای برای نشان دادن رجحان ایدئولوژی اسلامی بر ایدئولوژی غرب‌مدار چون می‌دانست که جامعه آن روز مسلمانان در تمام تمدن اسلامی به دلیل ضعف‌های متعدد توان این ادعا و رجحان را ندارد، ارجاع خود را به اسلام حقیقی می‌دهد، نه اسلام واقعی. لذا در مطلبی که در تکمیل بحث می‌آورد به‌طور ضمنی بیان می‌کند که آن ایدئولوژی هنوز مهیا نیست و در دسترس همگان قرار نگرفته است. سخن این بود که چنین استعدادی وجود دارد و باید سراغ آن رفت و آن را تولید کرد. بدین ترتیب او با نقد اسلامی که در دست مردم است می‌نویسد: «جز سایه‌ای از آنچه بر محمد(ص) نازل شد و آن روز رسالت یک انقلاب عظیم بشری را به انجام رسانید نیست... چرا موجبات این تحریف را شناسیم و با آن به مبارزه برنخیزیم و چهره اصیل این پرده‌نشین قرون راه جهان نماییم و رسالت او را تجدید نکنیم؟» (خامنه‌ای، ۱۳۴۹: ۱۵).

آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۴۸ کتابی را با عنوان «صلح امام حسن؛ پرشکوهترین نرمش قهرمانانه

تاریخ» ترجمه می‌کند و انتشار آن را «یکی از آرزوهای دیرین خود» بیان می‌کند. در حقیقت آنچه موجب شده بود این موضوع برای او اهمیت یابد تفسیری بود که از شخصیت امام حسن و صلح او در جامعه شیعه در طول قرن‌ها رواج یافته بود. این صلح نه تنها موجب شده بود امام دوم شیعیان شخصیتی غیرمبارز تلقی شود بلکه نزاع‌هایی را هم بین برخی گروه‌های شیعه در طول تاریخ که برای امام حسن و امام حسین دو مشی متفاوت و متضاد قائل بودند ایجاد کرده بود. اما آیت‌الله خامنه‌ای این تفسیر را نادرست می‌دانست و معتقد بود این دو روش تفاوت ماهوی نداشته‌اند. امام حسن از آن سیاست به دنبال اهدافی بود که اگر صورت نمی‌گرفت زمینه را برای قیام امام حسین در سال‌های بعد فراهم نمی‌کرد. به این تعبیر صلح امام حسن «انقلاب» و مقدمه‌ای برای «انقلاب بزرگتر» بود (خامنه‌ای، ۱۳۴۸: ۸-۴).

از جمله امامان دیگری که به اعتقاد آیت‌الله خامنه‌ای تصویر نادرستی از او در میان شیعیان وجود داشت و باید اصلاح می‌شد امام صادق بود. او در آغاز انقلاب و در دورانی که «مسئله رهبری مساله حاد نهضت بود» به اصلاح این تصویر ساخته شده تاریخی می‌پردازد (خامنه‌ای، ۱۳۵۸: ۵). آیت‌الله خامنه‌ای در بیان تصویر نادرست از امام صادق به روایت‌هایی اشاره می‌کند که شأن رهبری امام صادق را نادیده گرفته‌اند. او می‌نویسد «مومنان» و «مغرضان» گرچه دو روایت متفاوت از امام صادق دارند، اما در این نقطه که برای امام ششم شأن رهبری قائل نشده‌اند مشترک هستند (خامنه‌ای، ۱۳۸۶: ۶-۵).

فارغ از گروه «مغرضان» که تکلیف با آنها مشخص بود، اصل اختلاف آیت‌الله خامنه‌ای با روایت سنتی بود که روابنش در ابعاد مختلف پای پیشوایان دینی را از دایره مبارزه، سیاست و حکومت بیرون می‌کشیدند و مثلاً از امام صادق تنها یک فقیه اهل بحث و درس صرف به جامعه معرفی می‌کردند. در حالی که مطابق نظر آیت‌الله خامنه‌ای زندگی امامان شیعه را بدون «ایدئولوژی اسلامی» نمی‌شود گزارش کرد. نه تنها امام صادق بلکه رفتار همه امامان مبتنی بر «ایدئولوژی» اسلام بوده است. لذا این روش و معیار تحلیل را باید در همه آنان به کار گرفت. البته با رعایت این نکته که «اقتضای زمان‌ها مختلف است و به همان نسبت تاکتیک و شیوه‌های خاص هر زمان باید به کار گرفته شود» (خامنه‌ای، ۱۳۸۶: ۱۲). او تأکید داشت که همه امامان معصوم شیعه در حکم انسان واحدی هستند که حدود ۲۵۰ سال عمر کرده‌اند. لذا تفاوت رفتارها بدون آن که برآمده از تفاوت شخصیت آن‌ها باشد معلول تغییر شرایط محیطی است که در این ادوار متغیر بوده است (خامنه‌ای، ۱۳۸۶: ۱۲).

تحلیل ایدئولوژی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای در دوران پس از انقلاب اسلامی

در میان روحانیان انقلابی آیت‌الله خامنه‌ای جزو افراد معدودی بود که توجه خاصی به مفهوم «ایدئولوژی» داشت و معنای چند بعدی آن را در نظر می‌گرفت. او ایدئولوژی را با همان معنایی که پیوندی است میان معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی در نظر می‌گرفت. او با مطالعه حیات و سیر زندگی «ایدئولوژی» به‌عنوان مفهومی مستقل به روابطی در زندگی ایدئولوژی‌ها رسیده بود که آنها را به صورت قواعدی مشخص استخراج کرده بود. او در گفتاری با عنوان «بحثی در نبوت» بخشی از دریافت‌ها و یافته‌های خویش

درباره سیر زندگی ایدئولوژی‌ها را به صورت چهار مرحله زیر بیان می‌کند: «اگر خط سیر منطقی یک ایدئولوژی را از نقطه تکوین تا سرمنزل تحقق و عینیت خارجی در نظر بگیریم مراحل بدین شرح مشاهده می‌کنیم: ۱. مرحله پیاده شدن در مغز و دل گروهی از انسان‌های مستعد و حق‌پذیر، و آنگاه در عمل فردی و گروهی آنان؛ ۲. مرحله مطرح شدن در سطح وسیع مردم به منظور تلطیف جو و آشنا ساختن ذهن عموم با آرمان‌ها و هدف‌ها و داعیه‌های جدید و نیز به منظور جذب هر چه بیشتر افراد صالح؛ ۳. مرحله زمینه‌سازی برای فرود آوردن آخرین ضربت در راه ویران‌سازی جامعه جاهلی و تشکیل جامعه آرمانی؛ ۴. و بالاخره ایجاد و استقرار نظام اجتماعی بر مبنای آن ایدئولوژی» (خامنه‌ای، ۱۳۵۸b).

آیت‌الله خامنه‌ای با مقایسه «ایدئولوژی» و «نظریه» می‌گوید: نظریه به مجرد ارائه شدن قابل تجربه و رد و قبول است، در حالی که ایدئولوژی چنین نیست و در عرصه عمل اجتماعی به محک در می‌آید. ایدئولوژی برخلاف نظریه به منافع و مصالح عینی افراد در جامعه وابسته است و به پذیرش یا مقابله با آن می‌انجامد. لذا برخلاف نظریه که در مقابل آن تقابل و صف‌آرایی اجتماعی و سیاسی صورت نمی‌گیرد در برابر «ایدئولوژی» وابستگان به ساختار قبل موضع می‌گیرند و تلاش دارند از نفوذ و گسترش آن جلوگیری کنند. در واقع به همین دلیل است که ایدئولوژی‌ها جامعه را به دو گروه «خودی» و «غیرخودی» تقسیم می‌کنند. گروه نخست مؤمنان و معتقدان به آن ایدئولوژی هستند که با هدف تغییر برای رسیدن به آرمان‌های موجود در ایدئولوژی اقدام می‌کنند و گروه دوم هم مغرضان ایدئولوژی جدید با منتفعان از نظام پیشین هستند که در مقابل آن می‌ایستند. بر این مبنا او برای ایدئولوژی شش ویژگی برشمرد: «۱. تعیین گروه‌های مغرض، ۲. تعیین گروه‌های معارض، ۳. تعیین چگونگی رابطه پیامبر (رهبر) با گروه‌های معارض، ۴. شیوه بسیج نیروهای معارض و استفاده از حداکثر کار آنان، ۵. بیان قوانین و سنن تاریخی‌ای که پیروزی نسبی را بر مغرضان و معارضات‌شان حتمی می‌سازد، ۶. چگونگی بهره‌گیری از این قوانین و سنن» (خامنه‌ای، ۱۳۵۸b).

چنان‌که معلوم است آیت‌الله خامنه‌ای نگاه مثبت و هنجاری به «ایدئولوژی» داشت. او نه تنها این واژه را به معنای منفی به کار نمی‌برد، بلکه واژه‌ای خنثی هم نمی‌دانست. او بر خلاف نگرشی که ایدئولوژی را فراگیر می‌داند و برای همه جریان‌های سیاسی به «ایدئولوژی» قائل است و یا برخلاف معنای اولیه‌اش که در مارکسیسم کاربرد داشت و ابعاد سلطه آن توسط حاکمیت و طبقه مسلط را در نظر می‌رفت، حتی نگاهی قدسی به ایدئولوژی داشت. زیرا او مفهوم ایدئولوژی را بیشتر در تبیین «نهضت انبیا» به کار می‌گرفت. هر چند که در دوره بعد این نگاه خنثی شد و آن را برای نظام‌های سیاسی و همه گرایش‌های سیاسی دیگر از جمله سلطنت‌طلبی به کار برد.

آیت‌الله خامنه‌ای برای ایدئولوژی اصالت قائل بود و هدف اصلی پیامبر را گسترش و بسط ایدئولوژی اسلامی می‌دانست. او تشکیل حکومت را ابزاری در این جهت تحلیل می‌کرد تا از این طریق به تشکیل جامعه اسلامی و اجرای احکام و قوانین ایدئولوژی دینی بپردازد. لذا تصریح داشت که آن ویژگی‌ها و تقسیم‌بندی جامعه برای دوران گذار است و تا زمان تشکیل آن جامعه کاربرد دارد (خامنه‌ای، ۱۳۵۸b).

در دوره دوم اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای بخش مهمی از ایدئولوژی مبارزاتی او معطوف به «بر قدرت‌ها» و صهیونیسم و نظام سلطه بود. در این دوره به دلیل حفظ «استقلال» حاصل از انقلاب «سازش با سلطه ابر قدرت آمریکا» ناشدنی اعلام می‌شود. در این میان پیوند استعمار و صهیونیسم یا آمریکا و اسرائیل هم مسئله مهمی بود که تمام تحولات جهان اسلام را تغییر داده بود. نتیجه این پیوند اشغال فلسطین، سرکوب جنبش‌های اسلامی، حضور استعمار در منطقه و ایجاد دولت‌های وابسته و ارتجاعی در جهان اسلام بود. آیت‌الله خامنه‌ای بر این باور بود که تا مسئله فلسطین و آنچه مربوط به سیاست‌های اسرائیل در جهان اسلام است حل نشود بسیاری از مسائل جهان اسلام حل نخواهد شد. با این استدلال حمایت جمهوری اسلامی از جنبش‌های رهایی بخش در منطقه نوعی مبارزه با استعمار و صهیونیسم تلقی می‌شد که ابعاد اسلامی داشت و به اسلامی کردن مناسبات مختلف سیاسی و اجتماعی در منطقه می‌انجامید (خامنه‌ای، ۱۳۶۰a). بر اساس این دیدگاه صلح اعراب و اسرائیل که به منزله به رسمیت شناختن دولت اسرائیل بود در واقع پذیرفتن حضور همیشگی استعمار غربی به‌ویژه آمریکا به منظور مبارزه بنیادی با جهان اسلام تلقی می‌شد. آیت‌الله خامنه‌ای این روند را «تهدید مستقیم صلح جهانی و مشروعیت بخشیدن به تجاوز» می‌دانست (خامنه‌ای، ۱۳۶۰b).

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد بود به رغم وجود این واقعیت در جهان اسلام اما دولت‌های همسو با غرب مانند عربستان، پس از فروپاشی نظام پهلوی چون از موقعیت خود در برابر بروز انقلاب‌های اسلامی می‌هراسند به تقویت روابط خود با آمریکا روی آورده‌اند تا موقعیت خویش را تثبیت کنند (خامنه‌ای، ۱۳۶۰c).

آیت‌الله خامنه‌ای اصل سیاست خارجی حکومت اسلامی را در «عدم وابستگی به سلطه خارجی» می‌دانست و آن را در اصل «نه شرقی، نه غربی» تفسیر می‌کرد. او برای تحقق این هدف معتقد بود باید نیروی فعال ملت را در صحنه سیاسی و نظامی سازماندهی کرد. به عبارت دیگر تحقق این سیاست را جز در بسیج «توده‌های میلیونی» ممکن نمی‌دانست. ایستادگی در نظام سلطه تنها به وسیله حکومت اسلامی قابل اجرا نبود و باید با سازماندهی آنها صورت می‌گرفت (خامنه‌ای، ۱۳۶۰d). از این رو، او مسئله «بسیج مستضعفان» و «ارتش بیست میلیونی» را برای عینیت بخشیدن به این سیاست اصولی می‌دانست. با توجه به این زمینه که ایستادگی در برابر «سلطه ابر قدرت‌ها» بود، آیت‌الله خامنه‌ای در ایدئولوژی دینی خویش بر سه عنصر «پذیرش سختی‌ها»، «ایمان به مسیر» و «امید به آینده» تأکید می‌کند (خامنه‌ای، ۱۳۶۰e).

تأکید آیت‌الله خامنه‌ای بر ایدئولوژی به‌عنوان یکی از مهمترین عناصر قدرت در عصر جدید در دوران دوم اندیشه سیاسی او نیز برجسته و مشهود بود. به‌طور مثال او معتقد بود ارتش‌های وابسته به صاحب قدرت گرچه از فناوری و تکنولوژی پیشرفته‌ای برخوردارند، اما نقطه ضعف آنها جایی است که ایدئولوژی‌ای با قدرت ایدئولوژی‌های انقلابی از جنس انقلاب اسلامی ندارند. بر این اساس او باور داشت همین علت شکست آن ارتش‌ها از نیروهای نظامی انقلابی است (خامنه‌ای، ۱۳۶۰f). در ایدئولوژی آیت‌الله

خامنه‌ای جنگ عراق با ایران جنگ دو کشور نبود. بلکه در این جبهه ایران و جهان اسلام در یک صف قرار داشتند و استعمار و «سلطه‌های بزرگ جهانی» که دولت‌های وابسته را تحریک می‌کردند در صف مقابل ایستاده بودند. لذا پیروزی ایران در این جنگ پیروزی «جهان اسلام» بود. این رویکرد درباره جهان اسلام می‌توانست مروج این نگرش نیز باشد که پیروزی ایران در جنگ تهدیدی برای کشورهای عرب منطقه نخواهد بود (خامنه‌ای، ۱۳۶۰g).

با این وجود، آیت‌الله خامنه‌ای، بخشی از علل آن جنگ را فعالیت دولت‌های عربی منطقه می‌دانست. او معتقد بود اما این رفتار آنها در مجموع به زیان منافع کشورهای اسلامی و عربی است. اول اینکه در طول این جنگ سرمایه‌های دو کشور اسلامی نابود می‌شود و دیگر آنکه فضا را برای اسرایلی آماده‌تر می‌سازد تا علیه کشورهای عربی و اسلامی اقدام کند (خامنه‌ای، ۱۳۶۰h). آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین جبهه و مرزبندی ایدئولوژی اسلامی «جهان اسلام» را در یک سو و استکبار و صهیونیسم را در سوی دیگر تعریف می‌کند. به این واسطه در نامه‌ای که به رؤسای کشورهای اسلامی می‌نویسد از «جهاد مقدس علیه اسرایلی» سخن می‌گوید. او صهیونیسم را به لحاظ ماهوی با فاشیسم مقایسه می‌کند و می‌گوید: «اگر حتی (این تصمیم) حتی یک بار از ابتدای تأسیس حکومت فاشیستی و غاصب صهیونیست‌ها اتخاذ می‌شد هرگز زمینه فجایعی از این قبیل به وجود نمی‌آمد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۱a).

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد بود از جمله سیاست‌هایی که در دوران جدید باید پیگیری شود آموزش ایدئولوژیک سازمان‌های برجا مانده از دوران پهلوی است. به‌ویژه نهادهای نظامی و انتظامی. او معتقد بود سیاست اصلاح ایدئولوژی ارتش در همین چند سال نخست به ثمر نشست و نتایج بهتری به بار آورده است. او حضور «ارتش مکتبی» در عرصه جنگ با عراق را از جمله این نتایج می‌دانست و معتقد بود این روش باید در نهادهای دیگر مانند ژاندارمری هم ادامه یابد. بر این اساس آنچه که به این سازمان‌ها و پرسنل جهت می‌داد «ایدئولوژی» بود (خامنه‌ای، ۱۳۶۰i).

آیت‌الله خامنه‌ای نهادهای حکومتی را به دو دسته کلی تقسیم می‌کرد: «نهادهای تأسیسی» و «نهادهای تنفیذی». نهادهای تأسیسی همان نهادهایی بودند که پس از انقلاب تشکیل شدند مانند سپاه و کمیته‌ها و نهادهای تنفیذی نهادهایی بودند که پیش از انقلاب تأسیس شده بودند اما در دوران پس از انقلاب حفظ شدند مانند ارتش. او گرچه به برخی رفتارها و رویه‌های سازمان‌های تأسیسی انتقاد داشت، اما فعالیت متناسب با ایدئولوژی اسلامی را در نهادهای تنفیذی مشکل‌تری می‌دانست. او از «روابط دست و پاگیر»، «فرهنگ نادرست» و «تلقی مردم از آنها» به عنوان برخی از موانع نام می‌برد (خامنه‌ای، ۱۳۶۰j).

آیت‌الله خامنه‌ای به نیروهای سیاسی اسلامی توصیه می‌کرد برای تأسیس حکومت دینی از نوع جمهوری اسلامی روش و ایدئولوژی انقلاب اسلامی را در جوامع خود به کار گیرند و از این جهت ایران را «پیشاهنگ انقلاب اسلامی جهان» می‌دانست. ویژگی‌هایی که او به این منظور و برای الگوگیری برای انقلاب اسلامی برمی‌شمرد عبارت بودند از: ۱. شناخت اسلام از طریق متون اصلی و نه از عادت‌ها و

سنت‌ها؛ ۲. تأکید بر مساجد به‌عنوان پایگاه و کانون اصلی قدرت و ۳. مراجعه به فقها و روحانیان اسلامی (خامنه‌ای، ۱۳۶۰ک).

از دیگر آثار ایدئولوژی اسلامی - انقلابی باور به خدمت هنر به ایدئولوژی دینی بود. مطابق این باور هنر پس از انقلاب باید در جهت ایدئولوژی انقلاب حرکت می‌کرد و آثار مختلف هنری خود را مثلاً در جهت مقابله با امپریالیسم و آمریکا تولید می‌کرد. او هنر را اصالت یک جامعه و مکمل وجود انسان و جامعه می‌دانست و اعتقاد داشت اگر ایدئولوژی انقلاب از طریق هنر بیان نشود رشد نخواهد کرد. با این نگرش، آیت‌الله خامنه‌ای دوران پهلوی را دوره «هوچی بازی هنری» می‌دانست و معتقد بود در آن دوره برای هنر و هنرمندان ایران فاجعه بزرگی رخ داده است (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ب).

آیت‌الله خامنه‌ای برای تحقق اهداف و ایدئولوژی انقلاب معتقد بود که باید «سازماندهی قوی» ایجاد کرد. در این میان او «حزب» را از مهمترین این ابزارها می‌دانست. به باور او فضایی که در آغاز انقلاب علیه تحزب در کشور به‌وجود آمد اصالتاً به جریانی تعلق داشت که سازماندهی نیروهای مذهبی را به زیان خود می‌دید و در حالی که خود دارای تشکیلاتی شبه‌حزبی بودند به تبلیغ علیه حزب می‌پرداختند. او همچنین از جریانی مذهبی نیز یاد می‌کند که «ساده‌اندیشانه» و تحت تأثیر جریان نخست به مخالفت با حزب پرداخته‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای ضمن تأکید بر اینکه حزب با اندیشه دینی تقابلی ندارد معتقد بود هر چند ممکن است میان برخی ویژگی‌های حزب در جامعه اسلامی و انقلابی با آنچه که در غرب وجود دارد شباهت‌هایی باشد اما آنها به لحاظ بنیادی با یکدیگر تفاوت دارند. آیت‌الله خامنه‌ای حزب را در جهت بسیج اجتماعی و حزب نیروهای اجتماعی به منظور تقویت نیروهای مذهبی در برابر جریان‌های دیگر می‌دانست (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ج).

آیت‌الله خامنه‌ای از وظایف حزب اسلامی را تبلیغ «ایدئولوژی اسلامی» می‌دانست. یعنی همان «اسلام درست و دقیق و خط سیاسی صحیح و اصیل و منطبق بر آنچه که انقلاب بر مبنای آن به‌وجود آمد.» او هر طریقی جز آن را رفتن در مسیری انحرافی می‌دانست (خامنه‌ای، ۱۳۶۱د).

آیت‌الله خامنه‌ای بر بعد هویت‌زدایی استعمار از هویت اصیل کشورهای مستعمره تأکید داشت. او معتقد بود استعمار از جمله مهمترین اقداماتش تغییر فرهنگ و تاریخ‌سازی برای آن کشورها بوده است. در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای آنچه که می‌توانست آن هویت اصیل را برای ایرانیان حفظ کند همان «ایدئولوژی اسلامی» بود. بر اساس همین نگرش بود که آیت‌الله خامنه‌ای در این دوره از تربیت ایدئولوژیک همه اصناف و اقشار از خلبانان و معلمان و دانش‌آموزان و... سخن می‌گوید. او برای اینکه تصریح کند کارکرد فوق‌تنها به ایدئولوژی اسلامی منحصر است به عدم موفقیت ایدئولوژی ملی‌گرایی در ایران می‌پردازد و اینکه چگونه به سمت غرب‌مداری پیش رفت و در نهایت به وابستگی به استعمار انجامید. مطابق این دیدگاه، نظام آموزش کشور می‌بایست محصلان را در مقاطع مختلف بر اساس ایدئولوژی دینی و انقلابی تربیت می‌کرد تا با داشتن تخصص و ایدئولوژی توأمان، کشور به نقطه مطلوب و مورد نظر برسد. در این میان تصریح می‌شد که باید شکاف ایدئولوژیک و فرهنگی میان خانواده و

مدرسه نیز پر شود، زیرا در صورت تعارض میان آنها اهداف محقق نمی‌شد (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ع).
 آیت‌الله خامنه‌ای معتقد بود اگر مبارزه مسلمانان با صهیونیسم تنها به مبارزه سیاسی محدود شود و ابعاد دیگر از جمله مبارزه با ریشه‌های سیاسی آن که شامل دولت‌های استعماری غربی بود نشود و یا به مبارزه اقتصادی نینجامد نتیجه‌بخش نخواهد بود (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ف). در این دوره به‌طور مؤکد رسالت تاریخی انقلاب اسلامی رسالتی جهانی معرفی می‌شد؛ انقلابی که برای کمک به «مردم مستضعف جهان» شکل گرفته، از زبان آنها سخن می‌گوید، «بت‌های پنداری» عصر جدید را شکسته و به مبارزه با «سلطه مداری» پرداخته است (خامنه‌ای، ۱۳۶۱گ).

در ایدئولوژی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای مهمترین جبهه‌ای که باید تشکیل می‌شد «جبهه ضداستکباری» بود. در حقیقت جبهه مهمی به نام «استکبار» وجود داشت که اکنون باید با کمک انقلاب اسلامی جبهه مقابل آن هم شکل می‌گرفت. با این توضیح، آیت‌الله خامنه‌ای از همان آغاز دوران جدید واژه‌هایی چون امپریالیسم را که به جریان چپ جهانی تعلق داشت در ادبیات خود کاهش داد و حتی با کاستن از واژه «استعمار» اصطلاح «استکبار» را بیشتر به کار برد. در حقیقت در این دوره این آموزه ایدئولوژیک که به راهبردی سیاسی و بعد مهمی از انقلاب اسلامی تبدیل شده بود. بیش از ابعاد دیگر ایدئولوژی انقلاب برجسته شد. با این زمینه آیت‌الله خامنه‌ای حتی مسائل جهان اسلام را فراتر از آن و مسئله‌ای جهانی می‌دید. این نگرش می‌توانست سیاست خارجی را به سمت تعامل با کشورهای ضدامپریالیستی مانند کره شمالی و کوبا ببرد. به طور مثال فراتر از مسائل اسراییل در خاورمیانه و جهان اسلام آیت‌الله خامنه‌ای به ابعاد بین‌المللی ایدئولوژی صهیونیسم و نظام امپریالیستی و سرمایه‌دارانه آن هم می‌پرداخت. بدین ترتیب او حتی به دنبال آن بود که سازمانی مانند جنبش عدم‌تعهد را که کشورهای غیراسلامی نیز در آن عضو بودند برای مقابله با اسراییل به صورت فعالانه وارد سازد (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ه).
 بدین ترتیب آیت‌الله خامنه‌ای به جبهه‌ای «ضداستکباری» می‌اندیشید که در آن کشورهای ضدامپریالیستی و سازمان‌های مستقل بین‌المللی نقش مؤثری در تحولات جهانی ایفا کنند. در این جبهه مسئله فلسطین باید در کانون توجه و مطالبات قرار می‌گرفت (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ی).

آیت‌الله خامنه‌ای در این دوره در برخی خطبه‌های نماز جمعه مباحثی را مطرح کرد که پیشتر در «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» بیان کرده بود. البته تفاوت‌هایی نیز میان آن مباحث وجود داشت. ایشان در سال ۱۳۵۳ که هنوز انقلابی رخ نداده بود آن آموزه‌های ایدئولوژیک را با هدف تحقق انقلاب مطرح می‌کرد تا با ارائه ایدئولوژی دینی افکار تربیت انقلابی بیابند و در مسیر رفتار انقلابی قرار گیرند. اما دوره جدید ضمن آنکه بیان مؤکدی بر ایدئولوژی قبلی بود، همچنین آن آموزه‌ها را که پیشتر با تجربه موفق همراه بود در سطح بین‌المللی و منطقه مطرح می‌کرد. به عبارت دیگر، آن مسیر و ایدئولوژی را پیش روی دیگران می‌دانست و در حقیقت به معنای بسط ایدئولوژی انقلاب و حرکت در جهت «صدور انقلاب» بود. مطابق این ایدئولوژی «هدف کلی» پیامبران رهایی از اسارت شیطان‌ها و طاغوت بود. این حرکت معنوی که در عین حال یک حرکت سیاسی نیز بود در عمل به معنای ایستادگی در مقابل زمامدارانی تلقی می‌شد

که از مشروعیت و حق دینی برای حکومت برخوردار نبودند. او معتقد بود با زدودن چنین قدرت‌هایی از جامعه و جایگزین کردن قدرت الهی به جای آنها است که دوران «سازندگی» آغاز می‌شود. به بیان ایشان خداوند برای تحقق این مراحل سه ابزار را با پیامبران نازل کرده است که عبارتند از کتاب (قوانین)، میزان (حکومت) و حدید (سلاح). بر اساس این دیدگاه دوان سازندگی در ایران آغاز شده بود، اما کشورهای مسلمان دیگر باید طبق این آموزه ابتدا در پی تأسیس حکومت دینی برمی‌آمدند (خامنه‌ای، ۱۳۶۱ ج).

نتیجه‌گیری

آیت‌الله خامنه‌ای ضمن نگاه مثبت به ایدئولوژی در تمام ادوار، بر هر دو وجود و معنای معرفت‌شناسانه و جامعه‌شناسانه آن تأکید دارد. او در تعریفی که از ایدئولوژی ارائه می‌دهد معلوم می‌سازد که چگونه ایدئولوژی از یک مفهوم و وجود معرفت‌شناسانه به یک مفهوم و وجود جامعه‌شناسانه تبدیل می‌شود. او برای این صیروت و شدن مراحل چهارگانه‌ای را برمی‌شمرد. طی این چهار مرحله ابتدا ایدئولوژی در ذهن ایدئولوگ پدید می‌آید و توسط او به شاگردان و یاران منتقل می‌شود. در مرحله دوم ایدئولوژی در جامعه تبلیغ می‌شود و تلاش می‌شود در سطوح مختلف بسط یابد. مرحله سوم مرحله مبارزه با نظام سیاسی حاکم است تا نظام جدید را تأسیس کند. لذا چنانچه پس از این مرحله موفقیت حاصل شود مرحله چهارم آغاز می‌شود که همان استقرار نظام اجتماعی و سیاسی جدید است.

جامعه‌مطالعاتی ایشان در انتزاع معنای ایدئولوژی به‌طور عمده جامعه انبیا و به‌ویژه جامعه پیامبر اسلام بوده است. در این اندیشه مدینه‌النبی جامعه الگو و آرمانی قرار گرفته است و اسلام ایدئولوژی مطلوب. بر این اساس سیر تحول پیدایش اسلام از ابتدا و تا زمانی که بسط پیدا می‌کند و در نهایت با نهضتی گسترده قدرت سیاسی و حکومت را به‌دست می‌گیرد مورد تحلیل قرار گرفته است. ایشان با مطالعه سیر زندگی ایدئولوژی اسلامی تلاش داشته برای حیات ایدئولوژی‌ها قواعدی را استنباط و استخراج کند.

این ایدئولوژی بر محوریت و کانون شخص «امام» که هم ایدئولوگ است و هم رهبری جامعه را برعهده دارد شکل می‌گیرد. در مرحله بعد حلقه یاران و تشکیلات لازم را تشکیل می‌دهد و در گام بعد با ایجاد جنبش یا قیام برای سرنگونی قدرت نامشروع اقدام می‌کند. این ایدئولوژی از مهمترین کارکردهایش تعریف «خود» و «دگری» یا معرفی دوست و دشمن است.

با توجه به این دریافت، آیت‌الله خامنه‌ای از دهه ۱۳۴۰ تلاش کرد ایدئولوژی سیاسی خویش که مبتنی بر آموزه‌ها و معارف شیعی بود را تدوین کند و با ترویج آن ابتدا در میان دایره‌ای از نخبگان و محافل، تشکیلات لازم انقلابی را از میان آنان پدید آورد. بر این اساس او تلاش کرد هویت سیاسی زمان خود را بر اساس هویتی دینی که ماهیتی سیاسی داشت تعریف کند و از این طریق با ساخت هویت سیاسی مقاومتی در مقابل ایدئولوژی سیاسی پهلوی هسته‌های مقاومت را تشکیل دهد. در درون ایدئولوژی پیش از انقلاب دو دگر بسیار مهم وجود داشت: حکومت پهلوی و استعمار. با وقوع انقلاب اسلامی و با از میان رفتن «دگر» پهلوی، مبارزه با «دگر» دوم که استعمار یا همان «استکبار» و نظام سلطه بود در اولویت

قرار گرفت. همچنین در این دوره تلاش می‌شود آثار برجای مانده از ایدئولوژی پهلوی که در برخی اجزای جامعه و بخصوص نهادهای حکومتی برجامانده بود با ایجاد دوره‌های عقیدتی و کلاس‌های آموزش ایدئولوژی اسلامی زدوده شود.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۵)، کار روشنفکری، تهران: نشر مرکز.
- اندرسون، پری (۱۳۸۳)، معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی، شاپور اعتماد، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد.
- آل‌یاسین، راضی (۱۳۴۸)، صلح امام حسن: پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ. ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، تهران: انتشارات آسیا.
- بال، ترنس و دگر، ریچارد (۱۳۸۲)، ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان دمکراتیک، ترجمه احمد صبوری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- بشلر، ژان (۱۳۷۰)، ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی، ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بنارد، چریل (۱۳۸۴)، اسلام دمکراتیک مدنی؛ رویکرد آمریکایی؛ ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: دانشکده مطالعات راهبردی.
- بودن، ریمون (۱۳۷۸)، ایدئولوژی در منش معتقدات، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: شیرازه.
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۷)، «درآمدی بر جامعه مدنی، سرگذشت عقل و ایدئولوژی»، فصلنامه نقد، ش ۹ و ۱۰، زمستان.
- خامنه‌ای، علی (a۱۳۵۸)، «پیشوای صادق»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۳/۹.
- خامنه‌ای، علی (b۱۳۵۸)، «بحثی در نبوت»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۲/۱۹.
- خامنه‌ای، علی (a۱۳۶۰)، «هر طرحی که در غیاب ایران برای امنیت خلیج فارس تهیه شود از نظر مالی بی‌اعتبار است»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۸/۲۵.
- خامنه‌ای، علی (b۱۳۶۰)، «رئیس جمهور موضع سازش ناپذیر ایران در بابر طرح خائنانه فهد را به شورای اسلامی ابلاغ کرد»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۸/۲۷.
- خامنه‌ای، علی (c۱۳۶۰)، «تلاش می‌کنیم اموال ملت را که در اختیار سلطه‌های جهانی است پس بگیریم»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۹/۱.
- خامنه‌ای، علی (d۱۳۶۰)، «انقلابی که بر دوش توده متشکل جامعه قرار داشته باشد زوال پذیر نیست»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۹/۷.
- خامنه‌ای، علی (e۱۳۶۰)، «آینده مال ماست و بر همه توطئه‌ها فائق خواهیم شد»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۹/۲۴.

- خامنه‌ای، علی (f۱۳۶۰)، «هیچ ارتشی در دنیا وجود ندارد که بتواند اینچنین در مقابل دشمن مقاومت کند»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۰/۲.
- خامنه‌ای، علی (g۱۳۶۰)، «رئیس جمهور به ۹ سوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اطلاعات پاسخ گفت»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۰/۵.
- خامنه‌ای، علی (h۱۳۶۰)، «هیچ آرمانی عزیزتر از شکست دادن اسرائیل نیست»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۰/۹.
- خامنه‌ای، علی (i۱۳۶۰)، «شما می‌توانید امروز روی یک ارتش عظیم مکتبی حساب کنید»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۰/۱۶.
- خامنه‌ای، علی (j۱۳۶۰)، «انقلابی بودن یعنی نظم غلط را بر هم زدن، نه ایجاد بی‌نظمی»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۱/۸.
- خامنه‌ای، علی (k۱۳۶۰)، «از هیبت قدرت‌های بزرگ نترسید و در مقابل ضربات آنان مقاومت کنید»، روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۱/۴.
- خامنه‌ای، علی (a۱۳۶۱)، «دعوت رئیس جمهور از ممالک اسلامی برای جهاد مقدس علیه اسرائیل»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۴/۲۶.
- خامنه‌ای، علی (b۱۳۶۱)، «هنر، مکمل وجود انسان و جامعه است»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۳/۲۲.
- خامنه‌ای، علی (c۱۳۶۱)، «اداره انقلاب بدون یک سازماندهی قوی و متشکل ممکن نیست»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۶/۱۳.
- خامنه‌ای، علی (d۱۳۶۱)، «نقش تبلیغات و رسالت آن در جامعه»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۱۰/۲۸.
- خامنه‌ای، علی (e۱۳۶۱)، «رئیس جمهور: شب و روز نشناختن خلبانان ما در خدمت به انقلاب همان غلبه حق بر باطل است»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۶/۲۲.
- خامنه‌ای، علی (f۱۳۶۱)، «طی ارسال پیام مهمی: رئیس جمهور خواستار تحریم کالاهای آمریکایی در کشورهای اسلامی شد»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۶/۳۰.
- خامنه‌ای، علی (g۱۳۶۱)، «رئیس جمهوری بر تشکیل فوری کنفرانس اسلامی جهت رسیدگی به مسئله فلسطین تأکید کرد»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۷/۱۲.
- خامنه‌ای، علی (h۱۳۶۱)، «پیشنهاد انقلابی ایران به جنبش غیر متعهدها برای قطع ید آمریکا از مجامع بین المللی»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۸/۱.
- خامنه‌ای، علی (i۱۳۶۱)، «نیروهای ضد استکباری جهان باید نسبت به مسئله فلسطین عکس العمل نشان دهند»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۷/۲۶.
- خامنه‌ای، علی (j۱۳۶۱)، «هياهو و فشار نباید مسئولان را از انجام وظیفه باز دارد»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۹/۱۳.
- خامنه‌ای، علی (۱۳۸۶)، *پیشوای صادق*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خامنه‌ای، علی (۱۳۹۴)، *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*، تهران: مؤسسه فرهنگی ایمان جهادی (صهبا).
- خامنه‌ای، علی و عبدالمنعم النحر (۱۳۴۷)، *مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان*، تهران: انتشارات آسیا.

- دایرةالمعارف ناسیونالیسم، زیر نظر الکساندر ماتیل، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ج ۱.
- راش، مایکل (۱۳۸۶)، *جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- سیدقطب (۱۳۴۵)، *آینده در قلمرو اسلام*، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، مشهد: انتشارات سپیده.
- سیدقطب (۱۳۴۹)، *ادعای علیّه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام*، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، مشهد: انتشارات طوس.
- سیدقطب، *آینده در قلمرو اسلام*، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، تهران: انتشارات اوج، چاپ هفتم.
- فون دیرکه (۱۳۸۱)، *سابقه، مبارزه علیه وضع موجود*، ترجمه محمد قائد، تهران: نشر طرح نو.
- لارین، خورخه (۱۳۸۰)، *مفهوم ایدئولوژی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- لچت، جان (۱۳۷۸)، *پنجاه متفکر بزرگ معاصر؛ از ساختارگرایی تا پسامدرنیته*، محسن حکیمی، تهران: انتشارات خجسته.
- هی‌وود، اندرو (۱۳۷۹)، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.